

## آیا اینها سر جنک دارند ؟

چگونه سادست خود بعضی را بسوی فساد «هل» میدهیم!  
عبدالله بن مقفع و ابوالعلاء معری  
«متنبی» شاعر ۱۷ ساله ای که میگویند ادعای نبوت داشت !

بد نیست پیش از آنکه بحث خود را درباره «کسانی که بمرضه باقر آن برخاستند» تعقیب کنیم به یکی از نقاط ضعف اخلاقی ما که سرچشمه و گرفتاریهای فراوان اجتماعی، شده به تناسب موضوع مورد بحث اشاره کرده، چند جمله درباره آن گفتگو نمایم.

نمیدانم این گرفتاری تنها در محیط ماست یا در میان سایر ملل جهان نیز وجود دارد که اگر کسی تمایل به فساد و انحراف عقیده پیدا کرد، و هنوز مراحل مقدماتی را طی میکند و اب پر تگاه قرار گرفته، ما بادست خودمان او را «هل» میدهیم و با این هل دادن او را در میان دره فساد و انحراف پرتاب می کنیم!

اگر کسی در لابلای حرفهای خود یک سخن دو پهلو بگوید که بوی آلودگی بیکی از مفاسد اخلاقی (مثلاً میخوارگی) یا عدم ایمان، بعضی از مبانی مذهبی میدهد، ما فوراً یک داستان پر آب و تاب از شرابخواری و مستی و عریضه کشی او، یا شاخ و برگ فراوان درست کرده، و پرونده قطوری از عدم ایمان او بخدا و روز جزا و سایر مقدسات، با تمام منضماتش تنظیم کرده و در هر محفل و مجلسی داد سخن را در این باره میدهیم، و عموم مردم را از خطرات احتمالی و قطعی (۱) که از ناحیه این فرد منحرف و فاسد العقیده ممکن است دامنگیر اجتماع گردد آگاه میکنیم.

و باین ترتیب اگر هم واقعاً او فاسد و منحرف نباشد بگردن او میگذاریم که منحرف و فاسد

بشود . این عادت مذموم و خطرناك در بسیاری از افراد اجتماع ما بدبختانه امروز ریشه دوآئیده است .

عواقب شوم این کار ناگفته پیداست . زیرا انگیزه عدای از مردم در ترك بسیاری از کارهای غلط و ناپسند و ملاحظه و شرم از اجتماع ، است ، نه روی حساب ترس از خدا و احترام بفضیلت و اخلاق .

هنگامیکه ما با شایعه سازی و متهم ساختن این و آن ، یا بزرگ کردن نقاط ضعف كوچك و مراحل مقدماتی فساد و انحراف ، این پرده «شرم از اجتماع» را پاره کردیم دیگر دلیلی ندارد که این اشخاصی که متهم بفساد و انحراف شده اند راه فساد را نپیمایند و آنچه میخواهند انجام ندهند ، و دلیلی ندارد پاره ای از حر و میتهای شهوانی را بر خود هموار سازند .

آنها پیش از این از اجتماع حساب میبردند و برای خود شخصیتی قائل بودند و روی همین ملاحظه از انجام بسیاری کارها خودداری میکردند ؛ اما هنگامی که ما با این عمل ، شخصیت و احترام آنها را در هم کوبیدیم دیگر ملاحظه و حساب معنی ندارد ، بلکه روح انتقام جوئی از این اجتماعی که با قضاوتهای ظالمانه خود احترام و شخصیت آنها را پایمال کرده ایجاب میکند هر چه میتواند دروازه گون کردن اساس چنین اجتماعی کوشش کنند .

بدبختی اینجاست که بعضی خیال میکنند با این عمل زشت و طرد فوری و بدون محاکمه افراد مجهول الحال ، خدعتی به دین و اجتماع میکنند ، در حالی که نخستین اثر آن جری ساختن افراد مشکوک و كمك کردن بایجاد يك باند متشکل و فشرده از مخالفان تازه نفس خواهد بود . گاهی نیز آن افراد ، افراد سالمی هستند که با این اتهامات و پرونده سازیها بسوی فساد می-گرایند .

این عمل درست نقطه مقابل دستور حسن ظن و حمل بر صحت است که اسلام صریحاً و مؤکداً بآن دستور میدهد . بعضی از افراد نادان و اجوج بقدری در این قسمت اصرار دارند که حتی اگر طرف مقابل اعتراف بقتصیر و عذرخواهی و ایمان و اعتقاد بمبانی مذهبی کند نه تنها از او نمی-پذیرند بلکه با توجیها توتأویلاتی سعی میکنند از آن پیراهن عثمان تازه ای درست نمایند ؛ در حالی که قرآن مجید صریحاً میگوید : **و لا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمناً** : بکسیکه اظهار اسلام و تسلیم میکند نگویید با ایمان نیستی (سوره نساء - ۹۶)

اسلام و مسلمین تاکنون از این رهگذر زیانهای هنگفتی دیده اند و گرفتاریهای فراوانی گریبانگیر آنها شده است . این رشته سردراز دارد که بحث درباره آن مارا از تعقیب موضوع

مورد بحث باز میدارد ، امیدواریم همین چند کلمه برای بیداری همه ما کافی باشد ، اکنون نمونه همین موضوع را در مورد کسانی که بعارضه باقر آن برخاستند ملاحظه فرمائید :

\* \* \*

### عبدالله بن مقفع

از کسانی که متهم بعارضه باقر آن هستند **عبدالله بن مقفع** میباشد . او از نویسندگان و ادباء معروف قرن دوم هجری است . میگویند در آغاز مجوسی بود و بعداً اسلام آورد . او احاطه کاملی ببلغت عربی و فارسی داشت و تعدادی از کتابهای فارسی را به عربی ترجمه کرد که از آن جمله کتاب **کلیله و دمنه** بود . در مقدمه ای که بر کتاب کلیله و دمنه نوشته باصراحت تمام اظهار اسلام میکند ، ولی میگویند کلمات زنده ای گاه و بیگاه از او شنیده میشده که بواسطه همانها بالآخره بدست **«سفیان بن معاویه مہلبی»** امیر بصره که ظاهر آخره حسابهائی هم با او داشت کشته شد .

هنگامیکه «سفیان» میخواست او را در تنور آتش بیاندازد گفت : «من تو را میکشم و هیچ ایرادی بر من نیست ، چون تو ز ندیقی و عقائد مردم را خراب کرده ای !» این حادثه در حدود سال ۱۴۵ هجری اوائل خلافت بنی العباس روی داد .

وضع عقیده او کاملاً بر ما روشن نیست ولی آنچه مسلم است او داعیه بعارضه باقر آن مجید نداشت ، چه اینکه یکنفر ادیب ماهرى مانند او میدانند چنین چیزی امکان ندارد ، از این گذشته در هیچیک از سخنان او چنین ادعائی بچشم نمیخورد .

اما معلوم نیست با اینحال چرا بعضی اصرار دارند باو نسبت بدهند که قصد بعارضه باقر آن مجید داشته ، و بگویند: کتاب معروف او **«الدرة الیتمیه»** نیز بهمین منظور نوشته شده است .

با اینکه کتاب مزبور امروز در دسترس ماست و چندین بار چاپ شده و کوچکترین اشاره ای در آن کتاب با این مطلب نکرده است . اما چطور دیگران این نسبت را باو داده اند ؟ جز اینکه بگوئیم چون متهم بفساد عقیده بود میخواستند این کار را هم بگردنش بیاندازند و او را بسوی بعارضه باقر آن «دل» بدهند و در هر صورت ابن مقفع هرگز چنین ادعائی نداشته است و هیچ سند تاریخی که گواهی بر چنین چیزی بدهد در دست نیست .

### ابوالعلاء معری

این نسبت را به ابوالعلاء معری که از نویسندگان و شعرای معروف قرن پنجم هجری است نیز داده اند، در حالی که او هرگز چنین ادعائی ندارد و ظاهراً دادن این نسبت با او بواسطه اتهام او به بیدونی و الحاد بوده است و چون ادیب و نویسنده و شاعر هم بوده این نسبت زودتر با او میچسبیده است، البته از ابوالعلاء سخنان زنده ای نقل شده و وضع او قابل مقایسه با عبدالله بن مقفع نیست ولی در هر حال او مدعی معارضه با قرآن نبوده است.

زیرا در «رسالة الغفران» در پاسخ یکی از افرادی که بعنوان معارضه با قرآن بنام ابن راوندی (۱) رخاسته و کنایه بزم «التاج» نگاشته است مینویسد: «اما تاجه فلیس نعل او هل تاجه الا كما قات الکهنه : اف وتف وجورب و خوف !» یعنی «آنچه را او کتاب «تاج» نام نهاده ارزش و کفش» راهم ندارد، و آیا قافیه پردازها و سجعهای ابن راوندی چیزی جز مانند آنچه کاهنان بهم می یافتند و می گفتند: «اف، تف، جورب و خوف» میباشد؟ (۱) و باین ترتیب عبارت پردازهای ابن راوندی را بباد «سخره» گرفته است، و در همان رساله «الغفران» آن گفتار جامع و جالبی را که درباره قرآن گفته و سابقاً نقل کردیم بیان میکند و اعتراف مینماید که: هنگامی که يك آیه از قرآن در میان سخنان دیگران واقع شود مانند ستاره درخشانی در شب تاریک می درخشد!

متنبنی شاعر ۱۷ ساله ای که میگویند داعیه نبوت داشت

یکی دیگر از کسانی که میگویند داعیه نبوت و معارضه با قرآن داشت احمد بن حسین کوفی معروف به «متنبنی» بود او در سال ۳۰۳ تولد یافت، از ذوق شعر بهره فراوانی داشت، در آغاز مسلمان بود ولی میگویند بعد از اسلام کناره گیری نمود و در سال ۳۲۰ دعوی نبوت کرد و در سال ۳۵۴ کشته شد.

قرائن زیادی در دست است که داعیه او بیشتر بعلمت محرومیت های خانوادگی و حس ریاست طلبی بود.

(۱) - در تاریخ وفات او اختلاف است از ۲۹۳ تا ۳۴۵ نوشته اند.

(۲) - نقل از کتاب اعجاز قرآن یافعی

طرز تفکر و روح او را از شعر زیر که از اشعار اوست میتوانید درک کنید :

### الخيل والليل والبيداء تعرفني والطعن والضرب والقرطاس والقلم!

یعنی: اسبها و شبها و صحرا مرا میشناسد و ضرب با نیزه و شمشیر و همچنین قلم و کاغذ همه مرا میشناسند!

پدر او در کوفه سقایی میکرد. و در آغاز سنین جوانی مدعی خلافت گردید و چیزی نگذشت که میگویند دعوی خلافت مبدل بدعوی نبوت گردید. (چالب توجه اینک دعوی او در سن ۱۷ سالگی بود!)

علت کشته شدن او ادعای نبوت نبود منتهی بود که از دعوت الدوله دیلمی، نموده بود.

در حال امروز مطالب قابل توجهی از او در مورد معارضه با قرآن در دست نیست که مورد بحث قرار گیرد، و با اینکه اشاعر نکته سنجی بود جای تردید نیست که از او فصیح تر در میان شعر او گویندگان عرب فراوانند.

به علاوه بعضی عقیده دارند که دعوی نبوت او نیز افسانه ای بیش نیست، و ما احتمال می دهیم سرچشمه این نسبت همان دعوی خلافت و بلند پروازیهای او بوده که رقیبان او میخواستند با این وسیله او را مهمتهم ساخته و از میدان سیاست و شعر و ادب بیرون کنند.

(بقیه از صفحه ۵۷) او آن جماعت را زنده ساخت و با موسی از کوه طور بر گشتند (۱)

علاوه بر اینها قرآن کریم یکی از معجزات عیسی بن مریم را احیاء موتی و زنده کردن مردگان شمرده است!

و بالاخره از داستان پیامبران استفاده میشود که بخشیدن حیات مردگان بصورت اعجاز معمول بوده و مردم دیگر هم تماشا میکردند! (۲)

خوب است برای تکمیل این موضوع، تجربیاتی که سابقاً از دانشمندان عصری هم نقل کردیم مراجعه فرمائید (۳)

۱ - بقره آیه ۵۶ و سوره های دیگر

۲ - البته از نظر تاریخ و روایات.

۳ - شماره اول سال پنجم